مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شمارهٔ پیاپی ۱۰۲
پاییز ۱۳۹٤، ص۱۶۷- ۱۵۱

وفای به وعده، واجب یا مستحب؟*

دکتر علی‌اکبر کلانتری
دانشیار دانشگاه شیراز
Email: AAK1341@gmail.com

چکیده

از نگاه مشهور، وفای به وعده مستحب است و دلیل بر آن، به حسب ظاهر، افزون بر اجماع، برخی از روایات است و این در حالی است که همهٔ این دلیل‌ها، مخدوش و غیر قابل استناد به نظر می‌رسد. در مقابل، به روایات و قرائن فراوانی برمی‌خوریم که مفاد آن‌ها، وجوب وفا به وعده است.

کلیدواژه‌ها: وعده، وفای به وعده، خلف وعده، قول مشهور.

---

*. تاریخ وصول:۱۳۹۲/۱۲/۱۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۹/۰۹.

مقدمه

از احکام فقهی مشهور، «واجب نبودن وفا به وعده» است. هیچ یک از فقهای پیشین و پسین، این موضوع را به طور مستقل ـ هرچند در حد یک مقاله ـ بررسی نکرده‌اند.

با این که نمی‌توان در اهمیت آن تردید نمود زیرا از یک سو، پذیرش این حکم، برای کسانی که اسلام را دین اخلاق و کرامت و در تنافی با تجویز خلف وعده می‌دانند، مشکل است و از سوی دیگر، آثار و پیامدهایی در ابواب گوناگون فقه بر آن مترتب می‌شود که بر کسی پوشیده نیست.

فقها، گاه در خلال برخی مباحث و به طور موردی به این حکم اشاره کرده‌اند و گاه به مشهور بودن آن تصریح نموده‌اند.

شیخ مفید (م ٤١٣ ق) در پاسخ این مسأله که اگر مردی، به زن خود بگوید: «أنتِ طالق یا مطلقه لأطلقنّک» حکمش چیست؟ می‌گوید: به موجب جملهٔ «انت طالق» یک طلاق واقع می‌شود اما جمله «لأطلقنّک» وعده‌ای است از ناحیهٔ شوهر، ممکن است بدان وفا کند، ممکن است وفا نکند. (مفید، ٦٢ ـ ٦١)

مقصود وی آن است که چون جملهٔ مزبور در قالب وعده است، و وعده واجب الوفا نیست، به عنوان طلاق دوم محسوب نمی‌شود.

شیخ طوسی (م ٤٦٠ ق) ضمن یکی از مباحث بیع می‌نویسد: اگر فروشنده بگوید: «برده‌ام را می‌فروشم به تو هزار [درهم] بر این اساس که تو، برده‌ات را بفروشی به من به پانصد [درهم]» این معامله باطل است زیرا جملهٔ «بر این اساس که» وعده‌ای است از طرف مالک برده و او در وفا کردن و وفا نکردن بدان مخیر است و ... (طوسی، المبسوط، ٣ / ٢١١)

محقق حلّی (م ٦٧٦ ق) می‌نویسد: «لو قال [عبد] للمشتری: «اشترنی و لک علی کذا، لم یلزمه و ان اشتراه. اگر [برده‌ای] به شخص خریدار بگوید: مرا خریداری کن و برای تو، بر عهدهٔ من فلان چیز باشد، انجام آن تعهد بر او لازم نخواهد شد هرچند آن شخص، او را بخرد.» (محقق حلّی، ٢/ ٢١٤)

یکی از محققان معاصر، در حاشیه بر این عبارت نوشته است: «لانه وعد و لا یجب الوفاء به علی المشهور، چون این سخنِ برده، نوعی وعده دادن است و وفا به وعده از نظر مشهور، واجب نیست.» (همان)

علّامه حلّی (م ٧٢٦ ق) نیز در مبحث بیع سخنی دارد مشابه سخنی که از شیخ نقل نمودیم

(علّامه حلّی، مختلف الشیعه، ٦/ ١٩٦) وی، در جایی دیگر از مبحث بیع، بـه ایـن نکتـه اشـاره می‌کند که چنان چه وقت پرداخت ثمن فرا رسد ولی فروشنده وقت آن را تمدید کند، این کـار برای او لازم العمل نخواهد بود و در تعلیل آن می‌نویسد: «اذ الوعد غیر موجب، وعده، الزام‌آور نیست.» (علّامه حلّی، تذکرة الفقهاء، ١٠/ ٢٥٨)

محقق کرکی (م ٩٤٠ ق) در مبحث قرض، پس از این عبارت علامه که می‌گوید: «و لو قال أقرضتک بشرط أن أقرضک غیره صح، و لا یجب الوعـد» مـی‌نویسـد: ایـن مسـأله در گذشـته مطرح شد و شاید علامه، آن را به این منظور تکرار کرده باشد که بگوید عمل به شرط واجـب نیست چون وعده است. (محقق کرکی، ٥/ ٢٣)

شهید ثانی (م ٩٦٦ ق) نیز در همین مبحث پس از طرح این فرض که «قرض دهنده، طلب خود را در وقت مقرر دریافت نکند و بگوید آن را وقت دیگری می‌گیرم» می‌گوید: این کار بـر او لازم نیست و در بیان علت آن می‌نویسد: «هو وعد یستحبّ الوفاء بـه، ایـن سـخن، وعـده و وفای به آن مستحب است.» (شهید ثانی، ٣/ ٤٥٦)

محقق اردبیلی (م ٩٩٣ ق) پس از اشاره به فرض مزبور در کتاب دیـن، مـی‌نویسـد: «وعـد یستحبّ الوفاء به و لا کلام فی ذلک عندهم.» (اردبیلی، ٩/ ٨٠) که عبارت «لا کـلام فـی ذلـک عندهم» نشان می‌دهد، لازم‌الوفاء نبودن وعده، مورد اتفاق فقهـا اسـت. وی همـین نکتـه را در مبحث اقرار، این‌گونه ابراز می‌دارد: «لم یقل الاصحاب بوجوب الایفاء بالوعـد علـی مـا یظهـر، آن‌گونه که از [عبارت‌های] فقها آشکار می‌گردد، آنان، قائل به وجوب وفـا بـه وعـده نیسـتند.» (همان، ٤٠٧)

همین مضمون و رویکرد، در عبارت‌های صاحب کشف اللثام، صـاحب ریـاض و صـاحب جواهر نیز به چشم می‌خورد. (ر.ک: فاضل هنـدی، ٧/ ٥٩٠؛ طباطبـایی، ٨/ ٤٨٦؛ نجفـی، ٢٥/ ٢٤؛ نیز ر.ک: فیض کاشانی، ٢٢٣). امر مهم در این باب، پیش از هر چیز، ریشه‌یـابی خاسـتگاه قول مشهور و بررسی اموری است که می‌تواند دست‌مایهٔ این قول باشد.

ولی به نظر می‌رسد پیش از ورود در این بحث، بیان دو نکته، ضروری است.

نکتهٔ نخست: واژه و اصطلاح «وعده» با دو واژه دیگر یعنی «عهـد» و «میثـاق» نزدیـک بـه نظر می‌رسد، از این رو جهت تنقیح محل بحث، توضیح این دو واژه نیز لازم است.

راغب، در بیان معنی «عهد» می‌نویسد: «العهد حفظ الشئ و مراعاته حالاً بعـد حـال» عهـد عبارت است از نگهداری شـئ و مراعـات کـردن پـی در پـی آن (ص ٥٩١، مـادهٔ عهـد) وی،

می‌افزاید: «سُمّی المَوْثق الذی یلزم مراعاته عهدا.» به پیمانی که لازم المراعات است، عهد گفته می‌شود. (همان) دیگر واژه شناسان، از پیمان، توصیه، فرمان، ذمّه، قسم و نذر نیز به عنوان معانی عهد، سخن به میان آورده‌اند. (ر.ک: ابن منظور، ٤٤٨/٩؛ فیروزآبادی، ٦٠٩/١؛ طریحی، ٣/ ١١٤؛ قرشی، ٥/ ٥٩)

ولی به نظر می‌رسد، معنای اصلی عهد همان «حفظ و مراعات نمودن پیوسته یک شئ» است که از راغب نقل نمودیم و همهٔ این امور، از مصادیق عهد است و چنان که برخی از ایشان نیز یادآور شده‌اند امور مزبور بدین سبب به این عنوان نامیده شده‌اند که نگهداری و رعایت آن‌ها، لازم و ضروری است.

برای نمونه، مقصود از «عهدنا» در آیهٔ شریفهٔ «وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...» (بقره: ١٢٥) «امر کردیم و دستور دادیم» است ولی چون این دستور، اکید و لازم الرعایه است، از آن به عهدنا تعبیر شده. نیز برای نمونه، منظور از «عهد» در آیهٔ شریفهٔ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...» (نحل: ١٩)، «توصیه» است و به علت لازم الرعایه بودن آن، این گونه تعبیر شده.

چنان که می‌توان گفت مقصود از «عهد الله» در آیهٔ «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ الله إِذَا عَاهَدتُّمْ...» (نحل: ٩١) سوگندی است که شخص بر خود لازم می‌کند و چون یک طرف این پیمان و سوگند خدا است از آن، به عهد الله تعبیر گردیده و آنچه این برداشت را تأیید می‌کند ذیل همین آیه است که می‌فرماید: «...وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا...» «سوگندهایی را که محکم و استوار نموده‌اید مشکنید!»

به هر حال، با توجه به آن چه گفتیم و نیز با عنایت به تعبیرات و تاکیداتی که در قرآن پیرامون عهد و پیمان به کار رفته، تردیدی در وجوب وفا به آن نیست، هیچ یک از عالمان نیز سخن از استحباب آن به میان نیاورده‌اند. از جمله این تاکیدات است آیهٔ شریفهٔ «...وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولًا» (اسراء: ٣٤)«به عهد وفا نمایید زیرا [عمل و وفای به] عهد مورد سؤال است.» و نیز آیهٔ شریفهٔ «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ الله إِذَا عَاهَدتُّمْ...» (نحل: ٩١) که البته در مورد عهد و پیمان با خداست.

و اما «میثاق» در اصل از «وَثق» به معنای «اعتماد نمود» می‌باشد چنان که «ثقه» به معنای شخص مورد وثوق و قابل اطمینان است و بسیاری از واژه شناسان، میثاق را به «پیمان مستحکم و مؤکد» معنا کرده‌اند. (ر.ک: راغب، فیروزآبادی، ٣/ ٤١٦؛ طریحی، ٥/ ٢٤٣)

باید گفت برخی از واژه‌های هم ریشه این کلمه و شماری از آیات قرآنی، نیز تایید کنندۀ همین معنا است. کلمۀ «وثیق» به معنای «شئ محکم» «وَثاق» به معنای «ریسمان یا هر چیزی که با آن چیز دیگری را می‌بندند.» از جمله این واژه‌ها است و نیز می‌توان از واژه «موثق» یاد کرد که آن را همانند میثاق، به معنای «پیمان» و «پیمان محکم» گرفته‌اند. (ر.ک: ابن منظور، ۱۵/ ۲۱۲) و در قرآن کریم به نقل از یعقوب (ع) می‌خوانیم که به فرزندان خود گفت: «لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ» (یوسف: ٦٦) «یوسف را [همراه شما] نمی‌فرستم مگر این که پیمان محکمی از خدا بدهید.»

و نیز می‌خوانیم: «لَقَدْ أَخَذْنا ميثاقَ بَني إِسْرائيلَ...» (بقره: ۸۳) طریحی در ذیل این آیه می‌نویسد: «ای عهدهم المؤکد بالیمین»، مقصود از میثاق بنی اسرائیل، عهد مؤکد همراه با قسم ایشان است.

با این توضیح روشن می‌شود میثاق و موثق از مصادیق عهد و نوعی خاص از پیمان، یعنی پیمان مستحکم می‌باشد بنابراین تمامی دلیل‌های وجوب وفا به عهد، به گونۀ روشن‌تر بر وجوب وفا و عمل نمودن به پیمان نیز دلالت دارند و بنابراین، اصطلاح «میثاق» و معادل فارسی آن «پیمان» از محل بحث این مقاله بیرون است. و بر این اساس، تمرکز این مقاله تنها بر «وعده» و تبیین حکم آن خواهد بود.

نکتۀ دوم: ممکن است پرسیده شود در مسالۀ «وفای به وعده»، آیا حکم تکلیفی آن مورد بحث است یا حکم وضعی آن و یا هر دو و آیا بهتر نیست به تفکیک در این مورد بحث شود؟

باید گفت عبارت‌های عالمان فقه و اصول در تعریف حکم تکلیفی و وضعی، تا حدودی مختلف است. به نظر می‌رسد بهترین بیان در این زمینه، سخن محقق نائینی است که ضمن یکی از مباحث اصولی خود می‌گوید: «المراد من الاحکام التکلیفیة هی المجعولات الشرعیة التی تتعلّق بافعال العباد اوّلاً و بالذات بلاواسطه و هی تنحصر بالخمسة، اربعة منها تقتضی البعث والزجر و هی الوجوب والحرمه و الاستحباب والکراهة، و واحده منها تقتضی التخییر و هی الاباحة. و اما الاحکام الوضعیة، فهی المجعولات الشرعیة التی لا تتضمّن البعث و الزجر ولا تتعلق بالافعال ابتداء اوّلا و بالذات و ان کان لها نحو تعلّق بها ولو باعتبار ما یستتبعها من الاحکام التکلیفیة.» احکام تکلیفی، آن دسته از مجعولات شرعی است که اولاً و بالذات و بدون واسطه به افعال بندگان تعلق می‌گیرد و این احکام، منحصر در پنج حکم است که چهارتای آن‌ها، اقتضای برانگیختن و بازداشتن دارند و آن‌ها عبارت‌اند از: وجوب، حرمت، استحباب و

کراهت، و یکی از آن‌ها [اباحه]، اقتضای تخییر دارد. ولی احکام وضعی به آن دسته از مجعولات شرعی اطلاق می‌شوند که متضمن برانگیختن و بازداشتن نیستند و اولا و بالذات، به افعال بندگان تعلّق نمی‌گیرند، گرچه به اعتبار این که این احکام، به دنبال احکام تکلیفی می‌آیند، به نحوی به افعال بندگان تعلق می‌گیرند. (نائینی، ٤/ ٣٨٤)

مثالی که می‌توان با توجه به این عبارت، برای حکم وضعی آورد، شرطیت طهارت برای نماز است که در وهلة نخست و بالذات، تعلق به کار مکلف ندارد، آن‌چه به طور مستقیم به آن تعلق دارد حکم تکلیفی شارع به تحصیل طهارت برای انجام نماز است که از آن، شرطیت انتزاع می‌شود.

باید گفت براساس این ضابطه و نیز با عنایت به عبارت‌های فقها در پیوند با حکم وفای به وعده، تردیدی باقی نمی‌ماند که مقصود ایشان از این حکم، نوع تکلیفی آن است چرا که تعبیری مانند «یستحبّ» در عبارت محقق اردبیلی (۸۰/۹) و «لایجب» در عبارت محقق کرکی (۵/ ۲۳) و تعبیرهای مشابه در کلمات فاضل هندی (۷/ ۵۹۰) صاحب ریاض (طباطبایی، ۸/ ٤٨٦) و صاحب جواهر (نجفی، ٢٤/٢٥) صریح در این معنا است.

قرینة دیگر بر این برداشت روایتی است از امام صادق (ع) که به زودی از آن به عنوان مهم‌ترین دلیل قائلنان به عدم وجوب وفا به وعده یاد خواهیم نمود.

در این روایت، از گناه نبودن وعدة دروغین مرد به همسرش و این که مرد، از این بابت مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد. (چنان که بابت دروغ در میدان جنگ و نیز دروغ به منظور اصلاح ذات بین، بازخواست نمی‌شود) سخن به میان آمده و چنان که روشن است این گونه تعبیرها، جز در حکم تکلیفی ظهور ندارد.

بنابراین طبیعی است محور این مقاله و سمت و سوی آن تبیین حکم تکلیفی وفای به وعده باشد هر چند بتوان در برخی فرض‌ها، از این حکم، حکم وضعی نیز انتزاع نمود.

پس از بیان این دو نکته به بررسی اموری می‌پردازیم که می‌تواند دست مایة قول مشهور باشد.

دست‌مایه‌های قول مشهور

بررسی عبارت‌های فقها در مباحث گوناگون نشان می‌دهد آن چه می‌تواند سند و دست‌مایة ایشان در این حکم باشد، امور ذیل است:

۱ ـ اجماع

بنا بر نقل صاحب حدائق، محقق اردبیلی گفته است: «لو لا خوف خرق الاجماع لکان القول بوجوب الایفاء متوجها. اگر ترس از شکستن اجماع نبود، قول به وجوب وفاء به وعده درست به نظر می‌رسید.» (بحرانی، ۲۰/ ۳۳۲)

این عبارت نشان می‌دهد، مرحوم اردبیلی، بی‌تمایل به مخالفت با قول مشهور نبوده، ولی اجماع را مانع خود می‌دیده است.

از عبارت صاحب جواهر نیز به نحوی بوی وفاق به مشام می‌رسد، وی می‌نویسد: «الاصحاب لم یقولوا بوجوب الوفاء بالوعد علی ما یظهر، آن‌گونه که از [عبارت‌های] فقهای شیعه ظاهر می‌شود، ایشان قائل به وجوب وفا به وعده نیستند.» (نجفی، ۳۵/ ٦)

شاید بتوان ریشه و اصل در این ادعای اجماع را سید مرتضی دانست، زیرا به گفتهٔ صاحب نهایة المرام، وی در باب نذر گفته است: «أجمع العُلماءُ کافّةً علی انعقادِ النّذر مع الشَّرط ... و إنما الکلامُ فی انعقادِ نذرِ التبرُّع، و هو الخالی عن الشَّرط، فقالَ السَّید المرتضی رَضی‌الله‌عنهُ إنه غیرُ منعقدٍ و احتجَّ علَیه بِاجماعِ الطائفةِ و بما نقل عن ثَعلبان النذرُ عند العرب وعدٌ.» (عاملی، ۲/ ۳٤۹)

مفاد سخن فوق آن است که نذر، بر دو قسم است، نذر مشروط به این صورت که مثلاً نذرکننده بگوید: «برای خدا بر من است که اگر بیماری‌ام بهبودی یابد، فلان روز، روزه بگیرم.» این نذر صحیح است و باید بدان عمل کرد. قسم دوم، نذر غیرمشروط [تبرعی] به این صورت که مثلاً نذرکننده بگوید: «برای خدا بر من است که فلان روز، روزه بگیرم.»

به گفتهٔ سید، قسم دوم نذر، منعقد نمی‌شود و بنا بر اجماع شیعه، عمل بدان واجب نیست.

البته این گفتار در مورد نذر و در وهلهٔ نخست، بی‌ارتباط با مسأله وعده است ولی با توجه به این که سید، در پایان سخن، با بهره‌گیری از مطلب منقول از ثعلب، نذر [یا دست کم نذر تبرعی] را از نظر عرب، همان وعده می‌داند، می‌توان ادعای اجماع او را شامل وعده نیز دانست.

۲ ـ از برخی عبارت‌های صاحب جواهر در مبحث اقرار به دست می‌آید از نگاه وی، وعده نوعی اِخبار است نه انشاء؛ بنابراین مشمول دلیل‌هایی مانند اوقوا بالعقود نخواهد بود. (ر.ک: نجفی، ۳۵/ ٦)

به نظر می‌رسد عبارت زیر از وحید بهبهانی در تعلیل عدم وجوب وفا به وعده نیز اشاره به

همین استدلال است: «لانّ کل شرط و وعد یتحقق من المسلم لا یجب علیه الوفاء و لا یتسلط علی الاخذ منه آخذ ما لم یقع فی ضمن عقد لازم. زیرا هر شرط و وعده‌ای که از شخص مسلمان به وقوع پیوندد، تا آن‌گاه که در ضمن عقدی لازم واقع نشود، وفا نمودن به آن بر او واجب نیست و هیچ گیرنده‌ای بر گرفتن آن، مسلط نخواهد بود.» (وحید بهبهانی، ۱۸۷)

نیز عبارت زیر از صاحب ریاض در استدلال بر واجب نبودن وفا به وعده در یکی از مباحث قرض: «اذ لیس ذلک بعقد یجب الوفاء به، زیرا وعده، عقدی نیست که وفای به آن واجب باشد.» (طباطبایی، ۸/ ٤٨٦)

۳ ـ گاه در برخی عبارت‌ها، سخن از «اصل» به میان آمده است. (ر.ک: فیض کاشانی، ۲۲۳) و به نظر می‌رسد تنها اصل عملی که در این جا متصور است، اصل برائت یعنی برائت ذمهٔ وعده‌دهنده از وجوب وفا است.

٤ ـ و گاه به این سخن از پیامبر اکرم (ص) استناد شده است که فرمود: «اذا وعد الرجل أخاه و فی نیته أن یفی فلم یجد فلا اثم علیه.» (ر.ک: فیض کاشانی، ۲۲۳)

٥ ـ به نظر می‌رسد، مهم‌ترین دلیل این قول، روایتی است که آن را مرحوم کلینی از امام صادق (ع) نقل می‌کند، سند و متن روایت چنین است: «عن علی‌بن‌ابراهیم عن ابیه عن صفوان عن ابی‌مَخلَد السّراج عن عیسی‌بن‌حسّان قال: سمعت اباعبدالله (ع) یقول: کلُّ کذب مسؤولٌ عنه صاحبُه یوماً الا کذباً فی ثلاثة رجلٌ کائدٌ فی حربه فهو موضُوعٌ عنهُ أو رجُلٌ أصلَحَ بین اثنَین یَلقی هذا بغیر ما یَلقی به هذا یریدُ بذلکَ الاصلاحُ ما بینهُما أو رجُلٌ وَعَدَ أهلَه شیئاً و هُو لا یُریدُ أن یتمّ لهم.» (حرّ عاملی، ۱۲/ ۲۵۳)

«از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: هر دروغی، باید گویندهٔ آن، روزی پاسخ‌گوی آن باشد، مگر در سه مورد: مردی که هنگام جنگ فریب‌کاری کند، گناه این کار از او برداشته شده، یا مردی که به انگیزهٔ اصلاح بین دو نفر، با آن دو دیداری دوگانه دارد یا مردی که به خانواده‌اش وعدهٔ چیزی دهد ولی در پی انجام آن نباشد.»

نیز در همین زمینه روایت ذیل با سند و نقل شیخ صدوق، قابل توجه است: «محمدبن‌علی‌بن‌الحسین باسناده عن حمادبن‌عمرو و انس‌بن‌محمد عن ابیه جمیعا عن جعفربن‌محمد عن آبائه فی وصیة النبی (ص) لعی (ع) قال: یا علی! انّ الله أحبَّ الکذبَ فی الصَّلاح و أبغضَ الصِّدق فی الفَساد ... یا علی! ثلاثٌ یحسُنُ فیهنّ الکذبُ: المکیدةُ فی الحرب و عِدَتُک زوجتَک و الاصلاحُ بینَ النّاس.» (حرّ عاملی، ۱۲/ ۲۵۲)

«پیامبر (ص) در سفارش‌های خود به علی (ع) فرمود: ای علی! خداوند، دروغ گفتن در راه صلاح را دوست و راستگویی در مسیر فساد را مبغوض می‌دارد ... ای علی! در سه مورد، دروغ گفتن نیکو است: حیله‌گری در جنگ، وعده دادن به همسرت و اصلاح میان مردم.»

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد تمامی آن‌چه گذشت، با اشکالات جدّی مواجه است و نمی‌توان به هیچ یک از آن‌ها به عنوان دلیل، تکیه کرد. و اما نخستین دلیل که چیزی جز اجماع منقول نیست، صرف‌نظر از این‌که حجت بودن آن از نگاه بسیاری مورد قبول نیست، اصل تحقق آن نیز مورد درنگ است زیرا علی‌رغم تتبع گسترده‌ای که انجام شد، در عبارت‌های هیچ یک از متقدمان جز سید مرتضی یافت نشد آن هم چنان که دیدیم در ارتباط با مسأله نذر و با ارتباط اندک با مسأله وعده.

صاحب ریاض، اصل تحقق این اجماع را مخدوش می‌داند و می‌نویسد: «عدم وجود مفت بما ذکره سوی ابن‌زهره، فکیف یکون دعوی مثل هذا الاجماع مسموعه. کسی، به آن چه سید مرتضی گفته، جز ابن‌زهره فتوا نداده، پس چگونه ادعای چنین اجماعی، پذیرفتنی است؟!» (طباطبایی، ۸/ ٤٨٤) باید گفت این اجماع، حتی بر فرض تحقق نیز غیرقابل استناد است، چون به احتمال قوی، منشأ آن، روایات پیش‌گفته است که در جای خود بررسی خواهند شد و چنان‌که می‌دانیم، اجماع محتمل المدرک، به عنوان دلیل مستقل، قابل استناد نیست.

و اما استدلال دوم مبنی بر این‌که وعده دادن، نوعی اِخبار است نه انشاء، با این ابهام و پرسش روبرو است که تفاوت این جملهٔ وعده‌دهنده که به کسی بگوید: «وَعَدتُک بکذا» با جملات دیگری که در مقام انشاء بیع، هبه، نکاح و مانند آن به کار می‌برد و می‌گوید: «بعتک کذا»، «وهبتک کذا»، «أنکحتک ...» چیست؟

اگر خبری بودن ظاهر آن جمله، در تنافی با انشائی بودن آن است، همین اشکال به صیغه‌های بیع، هبه و نکاح و مانند آن نیز وارد است و حال آن که کسی در این موارد اشکال ننموده است. به نظر می‌رسد آن‌چه موجب انشائی یا اخباری شدن تعبیرات می‌گردد، چیزی جز قصد متکلم نیست و نباید از این جهت میان صیغهٔ وعده و غیر آن فرق نهاد.

و اما تمسک به اصل برائت، آن‌گاه صحیح است که دست ما از دلیل اجتهادی بر وجوب وفا خالی باشد و ما در جای خود به دلیل‌هایی روشن در این زمینه اشاره خواهیم نمود.

و اما حدیث «إذا وَعد الرجلُ أخاهُ وَ فی نیَّته أن یَفی فلم یَجد فَلا إثمَ إلیه» علی‌رغـم تتبعـی که در منابع معتبر روایی صورت گرفت، اثری از آن یافت نشد، افزون بر این‌که این حـدیث در مورد شخصی است که با نیت وفا نمودن، به کسی وعده‌ای دهد، سـپس تـوان انجـام آن را در خود نیابد که به طور طبیعی، در خلف وعده، معذور خواهد بود و حال آن‌کـه موضـوع بحـث، شخصی است که توانایی عمل کردن به وعده خود را دارد.

آن‌چه در این میان از اهمیت بیشتری برخوردار است، روایت عیسی‌بن‌حسّان است که شاید عمده‌ترین مستند مشهور نیز همین باشد. ولی این روایت دچار ضعف سندی است زیرا دو تن از رجال مذکور در سند آن، یعنی ابومخلد سرّاج و عیسی‌بـن‌حسّـان، از سـوی عالمـان رجـال، توثیق نشده‌اند و از این جهت، مجهول محسـوب مـی‌شـوند. (ر.ک: طوسـی، الفهرسـت، ۲۷۸؛ ابن‌شهرآشوب، ۱۷٤؛ مامقانی، ۲/ ۳۵۸ و ۳/ ۳٤)

افزون بر ضعف سندی، توجّه به چند نکتهٔ دلالی نیز حائز اهمیت اسـت. یکـی ایـن‌کـه بـر حسب عبارت «رجل وعد اهله شیئا و هو لا یرید أن یتمّ لهم» آن‌چه برای شخص، مجاز دانسته شده آن است که به خانوادهٔ خود وعده‌ای بدهد ولی قصد انجام آن را نداشته باشـد. بـه دیگـر سخن، تمام عنایت امام (ع) در این فراز، به مرحلهٔ قصد و اراده است و مرحلهٔ تحقـق و عمـل، مورد نظر نیست و حال آن‌که به طور کلی موضوع و فضای سـخن در فتـوای مشـهور، مرحلـهٔ عمل است زیرا بر حسب این فتوا، شخص، مجاز است وعـده‌ای بدهـد و سـپس بـه آن عمـل نکند، بدیهی است حکمی که برای مرحلهٔ قصد و اراده صادر می‌شود، نسبت به حکمی کـه بـا عنایت به مرحلهٔ اجرا ارائه می‌گردد، کـم مؤنـه‌تـر اسـت و پیامـدهای کـم‌تـری بـر آن مترتـب می‌گردد. حاصل آن‌که به حسب ظاهر، آن‌چه مورد توجّه امام است، با مفاد مورد نظـر مشـهور، متفاوت به نظر می‌رسد.

نکتهٔ دوم این‌که موضوع روایت، یک مورد جزئی یعنی تنها وعده دادن مرد خانه به اعضای خانواده است و حال آن‌که موضوع فتوای مشهور، بسیار گسترده و شامل همـهٔ مـوارد وعـده از قبیل وعدهٔ زن به همسر، فرزند به پدر، برادر به برادر و خواهر، بالعکس، اجنبی به اجنبـی و ... می‌گردد و بنابراین دلیل، اخصّ از مدعا است. نکتهٔ سوم این‌که روایت مورد بحـث، افـزون بـر مورد وعده، در دو مورد دیگر نیز دروغ‌گویی را مجاز دانسته؛ یکی در میدان جنگ و دیگری به منظور اصلاح ذات بین و چنان‌که می‌دانیم سبب مجاز شمرده شدن دروغ در این دو مـورد، در میان بودن مصلحت مهم‌تر است. می‌توان از وحدت سیاق و فضای حاکم بـر حـدیث اسـتفاده

کرد و گفت وعدهٔ بی اساس دادن مرد به اعضای خانواده نیز در صورت وجود مصلحت مهم‌تر مدّنظر است وگرنه قبح دروغ‌گویی و حرمت مؤکد این کار بر کسی پوشیده نیست.

در نقد عبارت «ثلاثٌ یحسُنُ فیهنَّ الکذبُ المکیدةُ فی الحربِ وَ عِدَتُکَ زوجتَکَ و الاصلاحُ بین النّاس» در روایت شیخ صدوق که از آن به عنوان تأییدکننده فتوای مشهور، بهره گرفتیم نیز، همه یا بیشتر نکات یاد شده، قابل طرح است، افزون بر این‌که به لحاظ حضور سه راوی مجهول یعنی حمادبن‌عمرو، انس‌بن‌محمد و پدر وی در سند این روایت، دچار ضعف سندی است.

دلیل‌های وجوب وفا به وعده

نه‌تنها فتوای مشهور و مستندات احتمالی آن قابل دفاع نیست، بلکه می‌توان بر وجوب وفا به وعده به طور فراگیر، تأکید ورزید و به منظور تثبیت آن به روایات ذیل تمسک نمود:

۱ ـ صحیحة شعیب عَقَرقُومی از امام صادق (ع) که سند و متن آن بر اساس نقل کلینی چنین است:

«علی [بن‌ابراهیم] عن ابیه عن ابن‌ابی‌عمیر عن شعیب العقرقومی عن ابی‌عبدالله (ع) قال قال رسول الله (ص): مَن کانَ یُؤمنُ بالله وَ الیَومِ الاخر فَلیَف إذا وَعَدَ.» (کلینی، ۲/ ۳٦٤؛ نیز، ر.ک: حرّانی، ٤٥؛ حرّ عاملی، ۱۲/ ۱٦٥) پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس به خدا و آخرت ایمان دارد، باید هرگاه وعده می‌دهد به آن وفا کند.

با توجّه به استعمال صیغهٔ امر در این روایت و لحن مؤکد آن، تردیدی در ظاهر بودن آن در وجوب باقی نمی‌ماند.

۲ ـ صحیحة هشام‌بن‌سالم

سند و متن این روایت نیز بنا بر نقل کلینی چنین است:

«علی‌بن‌ابراهیم عن ابیه عن ابن‌ابی‌عمیر عن هشام‌بن‌سالم قال: سمعت اباعبدالله (ع) یقول: عدَةُ المؤمنِ أخاهُ نذرٌ لا کفّارة له، فمن أخلف فبخلف الله بدأ وَ لمقته تعرّضَ و ذلک قولُه: یا أیُّها الّذین آمنوُا لم تقُولُونَ ما لا تَفْعَلونَ کَبُر مقتاً عنْد الله أنْ تقُولوا ما لا تفعَلوُن.» (کلینی، ۲/ ۳٦۳). شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: وعده دادن مؤمن به برادرش، نذری است که کفّاره ندارد، پس هر کس، خلف وعده نماید، با خلف وعده با خدا آغاز نموده و متعرض خشم خدا شده و این همان است که خداوند می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی را

می‌گویید که عمل نمی‌کنید، این که چیزی بگویید که عمل نمی‌کنید، موجب خشم شدید خدا می‌شود.

برای عبارت «نذر لا کفّارة له» یکی از دو معنا، محتمل است:

۱ ـ وعده دادن، مشابه نذر کردن است منتها بر خلاف نذر، مخالفت با آن، کفاره ندارد، هر چند گناه بودن آن محفوظ است.

۲ ـ وعده دادن و بدان عمل نکردن، گناه بزرگی است که چیزی نمی‌تواند کفاره و جبران‌کنندهٔ آن باشد [مگر این‌که شخص وعده داده شده، راضی گردد.]

شاید بتوان عبارت مؤکد در ذیل حدیث و استناد حضرت به آیهٔ مزبور را تأییدکنندهٔ احتمال دوم دانست. به هر حال در دلالت این حدیث بر وجوب نیز تردیدی نیست.

۳ ـ صحیحة منصور بُزُرج

سند و متن این حدیث، بنا بر نقل شیخ طوسی، چنین است:

«عن علی‌بن‌الحسن عن ایوب‌بن‌نوح عن صفوان‌بن‌یحیی عن منصور بزرج عن عبد صالح (ع) قلت: إنَّ رجلاً من موالیک تزوّج امرأةً ثُمَّ طلّقها فبانت منه فأراد أن یُراجعَها فأبت علیه أن لایطلِّقها و لایتزوَّجُ علیهَا فأعطاها ذلکَ ثُمَّ بدا لَه فی التَزویج بعدَ ذلکَ فکیفَ یَصنعُ؟ قال: بئسَ ما صنع، و ما کان یُدریه ما یقعُ فی قلبه باللَّیلِ و النَّهارِ، قل لهُ فَلیَفِ للمَرأة بشرطِها، فَإنَّ رَسولَ الله (ص) قال: المُؤمنُونَ عندَ شُرُوطِهم» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۷/ ۳۷۱) به عبد صالح (ع) گفتم: مردی از شیعیانت با زنی ازدواج نمود، سپس او را طلاق داده، از او جدا شد ولی پس از آن، تصمیم به رجوع گرفت ولی زن، نپذیرفت [مگر به شرط] این‌که دیگر او را طلاق ندهد و همسر دیگری اختیار ننماید، مرد هم این خواسته را پذیرفت ولی پس از آن تصمیم به ازدواج گرفت، چه کند؟ حضرت فرمود: کار بدی کرده، او چه می‌داند شب و روز در دلش چه می‌گذرد [اما حال که چنین است] به او بگو: به شرطی که در مورد همسرش بر عهده گرفته، وفا کند، زیرا پیامبر خدا (ص) فرمود: باید مؤمنان، به شروط خود، ملتزم باشند.»

موضوع پرسش و پاسخ در این روایت، پیشامدی است که در مورد دو همسر و در پیوند با امر ازدواج و طلاق آنان رخ داده ولی با توجه به این‌که حضرت در پایان سخن، به حدیث معروف و فراگیر نبوی استناد می‌کند، تعمیم دادن آن به دیگر موارد وعده، خالی از هرگونه اشکال است.

بله، شیخ طوسی، این روایت را حمل بر استحباب کرده، آن هم به سبب برخورد با روایتی

دیگر که از نظر او جمع بین مفاد آن دو، مستلزم چنین حملی است.

بر اساس این روایت، زراره می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم:

ضُریس که دختر حُمران را به همسری گرفته به او قول داده هیچ‌گاه نـه در دوران حیـات و نه پس از آن، با کس دیگری ازدواج نکند. همسرش نیز قول داده پس از مـرگ شـوهر، ازدواج ننماید و با یک‌دیگر قرار گذاشته‌اند که هر یک به قول خود وفا نکند، باید حج و عمـره انجـام دهد و قربانی نماید و نذرهایی بر گردن گیرد و همهٔ دارایی خود را به تهی‌دستان دهد و تمامی غلامانش آزاد گردد. سپس ضریس، خود به حضور امام رسیده، این پیشامد را با ایشان در میان گذاشت، حضرت در پاسخ فرمود:

«إنَّ لأبیهَا حُمران حَقاً وَ لایَحملُنا ذلکَ أن لا نقُولَ لکَ الحقَّ اذهَب فتَزوَّج وَ تسرٍّ فانَّ ذلـکَ لیسَ بشیئٍ وَ لیسَ علیکَ شیءٌ وَ لا عَلیها ...» (همان) «پدرش حمران [بر ما] حق [بـرادری] دارد ولی این موجب نمی‌شود حق را به تو نگوییم، برو و با زن آزاد و کنیز [هر کـدام مـی‌خـواهی] ازدواج کن، این کار، هیچ اشکال ندارد و با این کار، چیزی بر گردن تو و همسرت نمی‌آید.»

ولی باید گفت تفاوت‌های عمده‌ای که در شأن صدور این دو روایـت وجـود دارد، جـایی برای این حمل شیخ باقی نمی‌گذارد؛ چه این‌که بر حسب روایت اخیـر، ضـریس و همسـرش، هم در اصل قراری که بدان ملتزم شده بودند و هم در تحمل جریمه‌هایی که بایـد در صـورت تخلف، می‌پرداختند، به امور شاق و فلج‌کننده‌ای ملتزم شده بودند که بسیار نامتعارف بود و بـه علّت تباهی و اختلالی که در زندگی ضریس و همسرش ایجاد می‌کرد، نمی‌توانست مورد تأیید شارع باشد و حال آن‌که پیامدهایی که به حسب حدیث نخست، متوجه شوهر مـی‌شـد، بسـیار ناچیز و به راحتی قابل تحمل بود و از همین رو، نیازی به حمل نمودن آن بر استحباب نیست، به‌خصوص با توجّه به تمسک حضرت به حدیث نبوی «المؤمنون عنـد شـروطهم» کـه ظهـور داشتن آن در التزام و وجوب، جای تردید نیست.

تأییدکننده‌های وجوب

در پیوند با موضوع بحث، به روایات فراوانی برمی‌خوریم که اگر نتـوان آن‌هـا را دلیـل بـر وجوب دانست، دست‌کم می‌توان به عنوان تأییدکنندهٔ این حکم، به آن‌ها نگریسـت. مهـم‌تـرین این روایات، در چهار دسته قابل تقسیم‌بندی است:

دستهٔ ۱ ـ روایاتی که مفاد آن‌ها نهی از خُلْف وعده و نکوهش آن است.

برای نمونه، امام علی (ع) ضمن سفارش‌های خود به مالک اشتر فرمود: «إیّاکَ وَ المنَّ علَی رَعیَّتکَ بإحسانکَ أو التَزید فیما کانَ من فعلکَ أو أن تَعدَهم فَتُتبع مَوعدکَ بخُلفکَ، فَإنّ المنَّ یُبطلُ الإحسانَ و التزیدَ یذهبُ بنور الحَقِّ و الخلفَ یُوجبُ المقتَ عندالله وَ عندَالناس، قال الله سبحانه: کَبُرَ مَقتاً عندَ الله أن تَقُولوا مَا لَا تَفعَلُونَ» (سید مرتضی، ٤٤٦؛ حرّانی، ١٤٦؛ مجلسی، ٧٢/ ٩٦) «بپرهیز از این‌که به سبب احسانی که بر مردمت می‌کنی بر آنان منت نهی یا کاری را که انجام می‌دهی، بیش از آن‌چه هست در نظر بیاوری، یا به وعده‌ای که به آنان می‌دهی، وفا ننمایی؛ زیرا منت‌گذاری، احسان را از بین می‌برد و کار را بیش از آن‌چه هست پنداشتن، نور حق را از میان می‌برد و عمل نکردن به وعده، موجب خشم خدا و خشم مردم می‌گردد، چنان‌که خدای سبحان فرمود: خداوند، به‌شدت خشمگین می‌شود از این‌که چیزی بگویید و آن را انجام ندهید.»

بعید نیست این‌گونه مضامین را دلیل بر حرمت خلف وعده بگیریم، همان‌گونه که به حسب ظاهر مرحوم محقق اردبیلی چنین برداشت نموده است، زیرا وی، از جمله امور اخلال‌کننده به «عدالت» را خلف وعده می‌داند و در تثبیت این نظر به روایاتی تمسک می‌جوید. (ر.ک: اردبیلی، ١٢/ ٣٥٢)

بدیهی است در این صورت می‌توان، روایات یاد شده را به گونهٔ غیرمستقیم، دلیل بر وجوب وفا به وعده دانست.

دستهٔ ۲ ـ روایاتی است که خلف وعده را نشانهٔ نفاق می‌داند.

برای نمونه، در روایتی بنا بر سند و نقل کلینی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «ثلاثٌ من کان فیه کانَ مُنافقاً وَ إن صامَ وَ صَلّی وَ زَعَمَ أنَّهُ مُسلمٌ: مَن إذا ائتَمَنَ خانَ وَ إذا حَدَّثَ کَذَبَ وَ إذا وَعَدَ أخلَفَ» (کلینی، ٢/ ٢٩٢؛ حرّ عاملی، ١٥/ ٣٣٩؛ سیدبن‌طاوس، ١٦٣) «هرکس، سه صفت در او باشد، منافق است؛ گرچه روزه بگیرد و نماز بگزارد و گمان کند مسلمان است: شخصی که امین شناخته شود ولی خیانت کند، و هرگاه خبر آورد، دروغ گوید، و آن‌گاه که وعده دهد، خلف وعده نماید.»

نیز بنا بر نقل شیخ صدوق، پیامبر اکرم (ص)، ضمن توصیه‌های خود به علی (ع) فرمود: «للمنافق ثلاث علامات: اذا حدّث کذب و اذا وعد أخلف و اذا ائتمن خان.» (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ٤/ ٣٥٨، نیز، ر.ک: حمیری قمی، ١٥؛ حرّانی، ١٠؛ نوری، ٩/ ٨٥)

دستهٔ ۳ ـ روایاتی که خلف وعده را در تنافی با مسلمانی می‌داند.

برای نمونه در بسیاری منابع، به نقل از امام علی (ع) آمده است: «لیسَ المُسلمُ بالخائن إذا ائتمَنَ وَ لا بالمُخلف إذا وَعَدَ وَ لا بالکَذوبِ إذا نَطَقَ» (ر.ک: مفید، الامالی، ۲۳۳؛ طوسی، الامالی، ۱۰؛ حرّانی، ۲۰۳؛ مجلسی، ۳۲/ ٤٦٢؛ نوری، ١٤/ ١٢) «مسلمان، هرگاه امین شمرده شود، خیانت نمی‌ورزد و هرگاه وعده دهد خُلف‌کننده نیست، و هرگاه سخن گوید، دروغ‌گو نیست.»

نیز بنا بر نقل و سند کلینی، امام رضا (ع) فرمود: «المُسلمُ مَن یَفی لله بما عهدَ إلیه وَ لَیسَ المُسلمُ مَن أجابَ باللِّسان وَ خالفَ بالقَلب ...» (کلینی، ۲/ ٥٤٨؛ نیز، ر.ک: طوسی، تهذیب الاحکام، ٤/ ١٣٩) شخص مسلمان، با آن‌چه با خدا عهد بسته وفا می‌کند، مسلمان کسی نیست که با زبان، جواب گوید ولی با قلب مخالفت نماید.»

دستهٔ ٤ ـ روایاتی که خلف وعده را نزدیک به کفر قلمداد می‌کند.

برای نمونه، کلینی، با سند خود از یزید صائغ نقل می‌کند که وی گفت: «قلت لابی‌عبدالله (ع) رجلٌ ... إن حدَّث کذَبَ وَ إن وَعَدَ أخلَفَ وَ إن ائتَمَنَ خانَ، ما مَنزلَتُهُ؟ قالَ: هیَ أدنی المَنازلِ من الکُفرِ وَ لَیسَ بکافرٍ» (کلینی، ۲/ ۲۹۰؛ نیز، ر.ک: حرّ عاملی، ۱۵/ ۳٤۰) به امام صادق (ع) عرض کردم: مردی که هرگاه خبر دهد، دروغ می‌گوید و آن‌گاه که وعده دهد، وفا نمی‌کند، و اگر امین شمرده شود، خیانت نماید، جایگاه او چگونه است؟ فرمود: نزدیک‌ترین جایگاه به کفر ولی این شخص، کافر نیست.

گفتنی است در این باب، به روایات پراکندهٔ دیگری نیز برمی‌خوریم که می‌توان همهٔ آن‌ها را به‌گونه‌ای، تأییدکنندهٔ وجوب دانست؛ برای نمونه:

به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له» (راوندی، ٥؛ مجلسی، ٧٢ / ٩٦) شخصی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد و کسی که عهد خود را نگه نمی‌دارد، دین ندارد.

و در یکی از دعاهای امام سجاد (ع) آمده است: «اللهم انی استغفرک لکل نذر نذرته و لکل وعد وعدته و لکل عهد عاهدته ثم لم اف به» (کفعمی، ١١٦) بارخدایا! برای هر نذری که کرده و هر وعده‌ای که داده و هر پیمان که بسته‌ام ولی به آن‌ها وفا ننموده‌ام، طلب مغفرت می‌کنم.

و به نقل از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «إنَّما سُمّیَ اسماعیلُ صادقَ الوَعد لأنهُ وَعَدَ رجُلاً فی مَکان فانتَظَرَهُ فی ذلکَ المَکان سنةً فسمّاهُ الله عزَّوَجلَّ صادقَ الوَعد ثمَّ إنّ الرَّجلَ أتاهُ بَعدَ ذلکَ فقالَ لَه اسماعیلُ ما زلتُ منتظراً لَکَ» (ر.ک: کلینی، ۲/ ١٠٥؛ صدوق، علل الشرائع، ١/ ٧٧؛

عیون اخبار الرضا (ع)، ۲/ ۷۹؛ حرّ عاملی، ۱۲/ ١٦٤؛ مجلسی، ۱۳/ ۳۸۸). اسماعیل، بدان سبب صادق الوعد نامیده شد که با مردی در مکانی وعده گذاشت، از این‌رو، یک‌سال در آن مکان، به انتظار او بود، آن مرد، پس از این‌که آمد، اسماعیل به او گفت در این مدت دائم منتظرت بودم.

نتیجه‌گیری

دلالت هیچ‌یک از امور پنج‌گانه‌ای که می‌توان از آن‌ها به عنوان دلیل بر واجب نبودن وفا به وعده یاد کرد، تمام نیست و در این میان، روایت حسّان‌بن‌عیسی که به حسب ظاهر مهم‌ترین دلیل این قول محسوب می‌شود نیز، روایت مشابه آن، به لحاظ سند و دلالت، با مشکل جدّی مواجه‌اند؛ و این در حالی است که امور درخور توجهی مانند صحیحة شعیب عقرقومی، صحیحة هشام‌بن‌سالم، صحیحة منصور بزرج، به وضوح، دلالت بر وجوب وفا به وعده دارند؛ و افزون بر این امور، می‌توان از روایات فراوانی، به عنوان تأییدکننده وجوب بهره گرفت.

منابع

ابن بابویه، محمدبن علی، ***علل الشرائع***، قم، مکتبة الداوری، بی‌تا.

_______________، ***عیون اخبار الرضا (ع)***، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.

_______________، ***من لا یحضره الفقیه***، قم، انتشارات جامعة مدرسین، ١٤١٣ ق.

ابن شهرآشوب، محمد بن علی، ***مناقب آل ابی‌طالب***، قم، انتشارات علّامه، ۱۳۷۹ ق.

ابن طاوس، علی بن موسی، ***بناء المقالة الفاطمیه***، قم، مؤسسة آل‌البیت (ع)، ١٤١٨ ق.

ابن‌شعبه، حسن‌بن علی، ***تحف العقول***، قم، انتشارات جامعة مدرسین، ١٤٠٤ ق.

بحرانی، یوسف‌بن احمد، ***الحدائق الناضرة***، تحقیق محمدتقی ایروانی، قم، انتشارات جامعة مدرسین، بی‌تا.

بهبهانی، محمدباقربن محمداکمل، ***تعلیقه بر مجمع الفائده و البرهان***، مؤسسة العلامه الوحید البهبهانی، ١٤١٧ ق.

تفرشی، مصطفی، ***نقد الرجال***، قم، مؤسسة آل‌البیت (ع)، ١٤١٨ ق.

حرّ عاملی، محمدبن حسن، ***وسائل الشیعه***، قم، مؤسسة آل‌البیت (ع)، ١٤٠٩ ق.

حمیری قمی، عبدالله‌بن جعفر، ***قرب الاسناد***، تهران، انتشارات کتابخانة نینوی، بی‌تا.

راوندی، سیدفضل‌الله، ***النوادر***، قم، دارالکتاب، بی‌تا.

شریف الرضی، محمدبن حسین، ***نهج‌البلاغه***، قم، انتشارات دارالهجره، بی‌تا.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***مسالک الافهام***، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ١٤١٤ ق.

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٩٤ ق.

طباطبایی کربلایی، علی بن محمد، ***ریاض المسائل***، قم، انتشارات جامعة مدرسین، ١٤١٩ ق.

طوسی، محمدبن حسن، ***الامالی***، قم، انتشارات دارالثقافه، ١٤١٤ ق.

________، ***الفهرست***، قم، مؤسسة نشر الفقاهه، ١٤١٧ ق.

________، ***المبسوط***، تحقیق محمدباقر بهبودی، تهران، المکتبة المرتضویه، ١٣٨٧ ق.

________، ***تهذیب الاحکام***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٦٥.

علّامه حلی، حسن بن یوسف، ***تذکرة الفقهاء***، قم، مؤسسة آل‌البیت (ع)، ١٤٣٠ ق.

________، ***مختلف الشیعة***، قم، انتشارات جامعة مدرسین، ١٤١٥ ق.

فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ***التحفة السنیة***، مخطوط، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، بی‌تا.

کفعمی، ابراهیم‌بن‌علی، ***البلد الامین***، چاپ سنگی، بی‌جا، بی‌تا.

کلینی، محمدبن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٦٥.

مامقانی، عبدالله، ***تنقیح المقال***، چاپ سنگی، بی‌جا، بی‌تا.

مجلسی، محمدباقربن محمد تقی، ***بحارالانوار***، بیروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ ق.

محقق حلّی، جعفر بن حسن، ***شرائع الاسلام***، تحقیق سید صادق شیرازی، تهران، انتشارات استقلال، ١٤٠٩ ق.

محقق کرکی، علی بن حسین، ***جامع المقاصد***، قم، مؤسسة آل‌البیت (ع)، ١٤٠٨ ق.

مفید، محمدبن محمد، ***الامالی***، قم، کنگرة جهانی شیخ مفید، ١٤١٣ ق.

________، ***العویص***، تحقیق محسن احمدی، کنگرة جهانی شیخ مفید، چاپخانه مهر.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، ***مجمع الفائدة و البرهان***، قم، انتشارات جامعة مدرسین، ١٤٠٩ ق.

موسوی عاملی، محمد بن علی، ***نهایة المرام***، قم، انتشارات جامعة مدرسین، ١٤١٣ ق.

نائینی، محمد حسین، ***اجود التقریرات***، قم، بی‌جا، چاپ اول، بی‌تا.

نوری، حسین بن محمدتقی، ***مستدرک الوسائل***، قم، مؤسسة آل‌البیت (ع)، ١٤٠٨ ق.